

(بحشی دربارهٔ مشابهت سخن مغربی و شاه ولی)

آشفته زلف بقراریم	شاه ولی: ما عاشق چشم مست یاریم
خوردیده چشم پر خاریم	سر مست می الست عشقیم
خورشید منیر بی غباریم	آئینه روشن ضمیریم
جانی به جهانیان سپاریم	هر دم که نفس زخود بر آریم
باقی همه صورت نگاریم	در هر دو جهان یکیست موجود
ما جمله یکیم اگر هزاریم	یک باده و صد هزار جامست
شهباز فضای برج و باریم	سیمرغ هوای قاف قریم
بحریم ولیک در گذاریم	دریم ولیک در محیطیم
در هر صفتی دمی بر آریم	تا واصل ذات عشق گشتیم
پنهان چه کنیم آشکاریم	در یاب رموز نعمت الله

مغربی در بیان رموز و اسرار عرفان که در اشعار او فراوانست چنین آورده:

در اسراری که میگویم از دستور میخواهم
 مرا در گفتن اسرار او دستور میباشد ۳

۱- از مقایسهٔ بیت مزبور با مطلع غزل سابق مغربی :

(ما مست و خراب چشم یاریم آشفته زلف آن نگاریم)

بخوبی پیداست که شاه ولی غزل خود را بتقلید و استقبال از مغربی سروده تا آنجا که باقتباس ترکیبات و الفاظ او نیز پرداخته است .

۲- دیوان شاه ولی، ص ۴۱۹

۳- دیوان مغربی، ص ۴۰

شاه نعمت‌الله ولی نیز در همین معنی گفته‌است:

معدورم اگر گفتم اسرار الهی مأمورم و میگویم احوال کماهی ۱
چنانکه ازین پیش اشارت رفت، منشاء اینگونه مشابیه‌های لفظی و معنوی در اقوال
مغربی و شاه‌ولی بی‌گمان پیروی هردو از مکتب عرفان محیی‌الدین و بهره‌گرفتن و اقتباس
از آثار وی بوده است. خاصه که شاه ولی خود بدین حقیقت تصریح کرده در آنجا که
نوشته است:

«... حضرت قطب‌المحققین و امام‌الموحدین شیخ‌محبی‌المله والحق‌والدین ابوعبدالله
محمدبن علی بن محمدالمغربی الطائی الاندلسی قدس‌الله روحه، بمقتضی المأمور معدور، مأمور
است بابر از و اظهار انوار کشفیه و اسرارالهییه بامر مظهر اسم اعظم صلی‌الله علیه وآله
و سلم، قطعه:

گر ترا آینه بما بنمود مکنش عیب کان نمیشاید
چون تو خود را نموده (بی) دروی ساده دل‌چو کند که ننماید. ۴

و در باره اتحاد معنوی و ارتباط روحانی خویش با شیخ مزبور و استنباط حقایق و
معارف الهی از کتاب (فصوص‌الحکم) که بنا بتعبیر خاص محیی‌الدین بیک نوع الهام غیبی
بیشتر مشابیهست تا بیک تصنیف معمولی و ساده عرفانی ۳ چنین اظهار نموده :

۱- رساله شرح ایبات فصوص‌الحکم جزو مجموعه رضوان‌المعارف‌الالهیه ص
۱۹۱؛ ایضاً همان رساله جزو مجموعه خطی رسائل شاه ولی در کتابخانه خانقاه مرحوم
شمس‌العرفا .

۲- رساله شرح ایبات فصوص‌الحکم، ص ۱۸۰؛ ایضاً مقاله نگارنده، به عنوان :
« مناسبات حافظ و شاه‌ولی » جزو نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، سال دوم ۱۳۴۵، ص ۴.

۳- محیی‌الدین خود کتاب فصوص‌الحکم را بدین گونه توصیف می‌کند:
«... اما بعدفانی را بت رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم فی مبشره ارایتهافی‌العشر الاخرمن
محرم سنة سبع و عشرين و ستمائه بمحروسة دمشق، و ییده صلی‌الله علیه و سلم کتاب، فقال لی
هذا « کتاب فصوص‌الحکم » خذه و اخرج به الی الناس ینتفعون به، فقلت السمع و الطاعة لله و لرسوله
و اولی الامر منا كما امرنا . فحققت الامنیه و اخلصت النیه و جردت القصد و الهمة الی ابراز
هذا الكتاب كما حده لی رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم من غیر زیاده و لانقصان ... فما لقی الی
ما یلقى الی و لانزل فی هذا المسطور الا ما ینزل به علی . و لست بنبی و لارسل و لکنی وارث
و لا خرتی حارث :

فمن الله فاسمعوا والی الله فارجموا
فاذا ما سمعتم ما اتیت به فعوا ...
هذه الرحمة التي وسعتكم فوسموا ...

فصوص‌الحکم، للشیخ‌الاکبر محیی‌الدین بن عربی، و التعليقات علیه بقلم ابوالعلا عقیفی

طبع مصر سنه ۱۳۶۵ هـ . ص ۴۷-۴۸

«... دوستان را اعلام می‌رود که بدرخواست یاری که محرم‌ماست و بالتماس دردمندی که مستحق دواست در شرح ابیات فصوص‌الحکم شروع خواهیم کرد و بالله التوفیق: شعر:

کلمات فصوص در دل ما چون نگین در مقام خود بنشست
از رسول خدا رسید باو باز از روح او بجا پیوست... ۱

و از اینرو اگر مغربی و شاه ولی هردو در بیان اسرار الهی دم‌از‌ما موریت می‌زنند بدان جهنست که در حقیقت از یک سرچشمه سیر آب شده و از یک دست باده از جام تجلی صفات حق نوشیده‌اند.

ما بازمضمون مشترک و مشابه دیگری که از لحاظ مفهوم خاص در ادب فارسی حتی در آثار صوفیه هم تازگی دارد، در اشعار این دو گوینده عارف یافته‌ایم که اصل آن چنانکه ذیلاً خواهیم گفت از محیی‌الدین است.

مغربی در غزلی چنین سروده:

اگر چه پا دشه عالم گدای توأم جهان که بنده بی‌از بندگان حضرت تست
جهان بذات و صفت دمبدم غذای منست جهان بذات و صفت دمبدم غذای توأم... ۲

شاه ولی مضمون بیت اخیر را بدین گونه بیان کرده:

عشق جانان من غذای من است این چنین خوش غذا برای من است
هر کسی را غذا بود چیزی نعمه الله من غذای من است
با تو گویم غذای من چه بود این غذا دیدن خدای من است... ۳

و مقتدای معنوی هردو یعنی شیخ محیی‌الدین، در چند جای فصوص‌الحکم، از جمله در (فص‌حکمة احدیه فی کلمة هودیه) قریب دو قرن پیش از ایشان همین معنی را چنین تفسیر کرده است:

فهو الکلون کلہ و هو الواحد الذی
قام کوئی بگونه و لذا قلت یفتدی

۱- رسالهٔ شرح ابیات فصوص‌الحکم جزو مجموعهٔ رضوان‌المعارف الالهیه، ص ۱۸۰؛
ایضاً مقاله نگارنده تحت عنوان (مناسبات حافظ و شاه ولی) جزو نشریه دانشکده ادبیات
اصفهان، سال دوم ۱۳۴۵، ص ۴

۲- دیوان مغربی، ص ۶۳

۳- دیوان شاه ولی، ص ۱۳۴؛ تاریخ تصوف در اسلام، حاشیهٔ ص ۵۶۱

فوجودی غذاوه و به نسحن نستختدی... ۱
و باز در (فص حکمة احسانیه فی کلمة لقمانیه) آورده:

اذا شاء الاله یرید رزقاً له فالكون اجمعه غذاء
وان شاء الاله یرید رزقاً لنا فهو الغذاء كما يشاء... ۲

حال که موجب اصلی مشابهت سخن مغربی و شاه ولی با شواهد مزبور بخوبی روشن گشت ، برای رعایت جانب ایجاز تنها بذکر چند مضمون مشترک دیگر که در شعر آنها آمده است اکتفا می کنیم:

در باره معنی « وحدت در کثرت و کثرت در وحدت » مغربی گفته است:
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
از صد یکی گفتم بدان صدر از یک یک راز صد ۳

۱- فصوص الحکم، ص ۱۱۱؛ شاه نعمت الله در ترجمه و شرح این ابیات نوشته است:

او یکی و همه باوقایم همه قایم بان یکی دایم
بوجود او غذا دهد ما را باشد او از چنین غذا صایم
بظهورش غذا برد از ما آن ظهورش باین غذا قایم... ۴

... وجود و قیام عالم دایم بوجود حقست و حق ظاهر بوجود عالم و باختفاء غذا در متغذی و ظهور غذا بصورت متغذی سبب بقا و ظهور کلام متغذی است و حصول وجود عالم به اختفاء هویت حقست در عالم و ظهور حق در صور عالم... بیت:

آنکه فرموده اند لفظ غذا بمجاز است این غذا آنجا
می دهد او غذای ما بوجود بظهورش غذا برد از ما

رساله شرح ابیات فصوص الحکم، جزو مجموعه رضوان المعارف الالهیه، ص ۱۹۱-۱۹۲

۲- فصوص الحکم، ص ۱۸۷. باز شاه ولی در گزارش ابیات مزبور چنین آورده:
... اراده نزد محقق متعلقه است به جزئیات و مشیه بکلیات و چون مشیه متعلقه ظهور او گردد اعیان عالم با سره رزق حق باشد یعنی مظهر او گردند تا در هر عینی بحسب استعداد آن عین ظهوری فرماید و اگر مشیه حق متعلقه آن شود که عالم را رزق انعام فرماید یعنی وجودی بیخشايد، شعر:

بهویت غذا دهد مارا این غذا خود خدا دهد ما را
مستعدیم و هر چه میجوئیم از وجودش عطاهد ما را... ۵

رساله شرح ابیات فصوص الحکم: جزو مجموعه رضوان المعارف الالهیه، ص ۱۹۸.

مضامین و ابیات مذکور این شعر مولانا را بیاد می آورد که فرموده است:

هر حالت ما غذای قومست زین اغذیه غیبیان سمینند

دیوان کبیر (کلیات شمس) مولانا جلال الدین محمد مولوی، با حواشی بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه تهران، جزو دوم ۱۳۳۷ شمسی، ص ۸۷؛ ایضاً رساله تحقیق احوال مولانا، بدیع الزمان فروزانفر، حاشیه ص ۱۶۸.

۳- دیوان مغربی، ص ۳۰

و شاه ولی در همین باب چنین سروده :

از سر ذوق دیده‌ام عین یکی و نام صد
 نام یکی اگر یکی صد نهادی عزیز من
 وهم در جای دیگر گفته است:
 آن یکی در عدد ظهوری کرد
 در خصوص عقیده عرفانی و وحدت وجود، مغربی را اشعار فراوانیست که برای نمونه چند بیت ذیلا درج میشود:

دریای وجود موج زن شد	موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فروشد و بر آمد	در کسوت و صورتی دلارا
بر رسته بنفشه معانی	چون خط خوش نگار رعنا
بشکفته شقایق حقایق	بنموده هزار سرو بالا
این جمله چه بود عین آن موج	و آن موج چه بود عین دریا
هر جزو که هست عین کل است	پس کل باشد سراسر اجزا
اجزا چه بود مظاهر کل	اشیا چه بود ظلال اسما
اسما چه بود ظهور خورشید	خورشید جمال ذات والا.. ۳

و شاه ولی نیز که غرق بحریبکران وحدت وجودست، درین باره چنین آورده :

موج است و حباب و آب و دریا	هر چاریکی بود بر ما
هم آب و حباب و موج ما مینم	دریا داند حقیقت ما
بنگر بیقین که جز یکی نیست	هم قطره و وجود و سیل و دریا.. ۴

در آبا ما درین دریا و خوش بنشین بچشم ما
 اگر موجست اگر قطره بعین ماهمه آست
 بنور آفتاب او همه عالم منور شد
 نگر در ذره روشن که خورشید یست همه سیما... ۵

موج بحریم و عین ما دریاست	بحریئی داند این که او ازماست
جام و می ساقیم بهم آمیخت	مجلس عاشقانه (بی) آراست
صورت و معنی بهم پیوست	عالمی از میان خوش بر خاست... ۶

- ۱- دیوان شاه ولی، ص ۲۲۹
- ۲- ایضاً همان دیوان، ص ۲۰۶
- ۳- دیوان مغربی، ص ۲؛ برای دیدن نمونه‌های دیگر از همین گونه اشعار مغربی رجوع شود به: ص ۵۵۴ و ۷۵ و ۱۳ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۴ و ۵۵ و ۹۱ و ۹۲ و صحایف دیگر دیوان او.
- ۴- دیوان شاه ولی، ص ۵۶
- ۵- همان دیوان، ص ۵۴
- ۶- ایضاً همان دیوان، ص ۸۶

جامع ذات و صفاتش نزدما اسما بود
همچنان روشن بود مجموع عالم تا بود
بحر میدانند که او با ما درین دریا بود
این عجب آبی که ما جوئیم عین ما بود
هریکی در ذات خود یکنای بیهمتا بود
حق محیط و نقطه روح و دایره اشیا بود... ۹

مغربی با توجه بمفهوم حدیث: «ان الله سبعین الف حجاب من نور وظلمة لو كشفها لاحرقت
سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه» ۲ گفته است:
از آنکه مانع ادراک اوست تاب رخت
عجب بود که نشد غیر ازین نقاب رخت ۳

ولی هم در فروغ خویشتن مستور میباشد
نقابی گر بود مهر رخت را نور میباشد ۴

آفتابست او ولیکن مه نقاب ۵

روشنترست نوری از نور آفتاب....
جانان ما طلب که بود جان و تن حجاب ۶

آنچنان ذاتی نهان اندر صفت پیدا بود
ز آفتاب حسن او عالم منور شد تمام
نزدما موج و حباب و قطره و دریا یکیست
ما چنین تشنه بهر سو میدویم از بهر آب
آن یکی در هر یکی کرده تجلی لاجرم
فی المثل یک دایره این شکل عالم فرض کن

مغربی با توجه بمفهوم حدیث: «ان الله سبعین الف حجاب من نور وظلمة لو كشفها لاحرقت
سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه» ۲ گفته است:
نشان پیر تو خویش است آفتاب رخت
رخت ز پیر تو خود در نقاب میباشد

رخت گر چه چو خورشید فلک مشهور میباشد
نقابی نیست رویت را بجز نور رخت دایم

شاه نعمت الله نیز همین معنی را چنین بیان کرده:
بسته رو بندی ز نور روی خود

این طرفه بین که حضرت او با همه حجاب
بگذار نور وظلمت و بگذر ز روز و شب

۱- دیوان شاه ولی ، ص ۱۸۳

۲- صاحب جواهر الاسرار و زواهر الانوار با اندک تفاوتی حدیث مزبور را بدین گونه
نقل کرده است: «... ان الله تعالی سبعین الف حجاب من نور وظلمة لو كشفت لاحرقت سبحات
وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه» جواهر الاسرار و زواهر الانوار، کمال الدین حسین خوارزمی
طبع هند ج ۲ ص ۳۳۲؛ عبدالرحمن جامی نیز در لمعه سیزدهم از اشعة اللمعات، در شرح لمعات
فخرالدین ابراهیم عراقی همین حدیث را بمناسبت نقل و شرح کرده است. اشعة اللمعات جامی،
بضمیمه رسائل دیگر، تهران ۱۳۰۳ هجری قمری ص ۷۷ بعد. مغربی در باره این حدیث
غزلی بمطلع:

اگر ز روی بر اندازد او نقاب صفات

دو کون سوخته گردد ز نور پیر تو ذات

نیز سروده است. رجوع شود بدیوان مغربی ص ۱۱-۱۲

۳- دیوان مغربی ، ص ۲۴

۴- همان دیوان، ص ۴۰

۵- دیوان شاه ولی، ص ۶۴، در مصرع دوم بجای (مه نقاب) بانقاب آمده است و از روی

نسخه طبع کرمان تصحیح شد

۶- همان دیوان، ص ۹۱

آفتاب حسن او ازمه نقابی بسته است نور چشم است او از آن بر چشم ما بنشسته است ۱
 و در آغاز رساله لویح نوشته است: وقال الله (تعالی): الله نور السموات والارض... و
 قال رسول الله صلی الله علیه وآله: ان الله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو كشفها لحرقت
 سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه. شعر:

آن ظلمت و نور جسم و جانست
 گر برداری حجاب اینها
 وین هر دو حجاب عارفانست
 ما را بخدا بقین همانست

یا اخی ایدک الله بنور الانوار اعلم ان التجلی عند القوم ما ینکشف للقلوب من انوار الغیوب
 و نقول لیس حجاب الالنور ولا خفاؤه الا الظهور. بشدت ظهور محتجبست و بسطوت نور
 مستتر... ۴

از این دست اشعار و مضامین مشابه در باب مفاهیم دیگر مانند: ذات و صفات حق، و
 اعیان و اسما، و جمع و فرقی، و مطلق و مقید. و واحد و کثیر، و جزو و کل، و فنا و بقا...
 باز هم در دیوان شعر مغربی و شاه ولی یافته میشود که چون اختصاص باین دو
 عارف معاصر ندارد و در آثار دیگر شعرا و نویسندگان متصوف قرن هشتم و نهم هجری نیز
 فراوانست بذکر آن نپرداختیم. ۳

۱- دیوان شاه ولی. ص ۹۱. برای دیدن شواهد دیگر رجوع شود بصحایف ۶۵ و ۴۶ و
 ۷۶ و ۹۹ و ۸۱ و ۷۷

۲- رساله لویح جزو مجموعه رضوان المارف الالهیه، ص ۳۲۹

۳- مغربی را بزبان عربی نیز اشعاری بوده و کتابهایی بنام: اسرار فاتحه، و جام
 جهان نما، و الدر الفرید فی معرفة التوحید. و نزهت ساسانیه بوی نسبت داده اند. وفات او نیز
 بنا بصح اقوال در شصت سالگی، در سنه ۸۰۹ هجری اتفاق افتاده است. رجوع شود به:
 دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، چاپ اول طهران ۱۳۱۴، ص ۳۵۲؛ از سعدی
 تاجامی، ادوارد براون انگلیسی، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ دوم تهران ۱۳۳۹، حاشیه
 ص ۴۴۹؛ نفحات الانس جامی، بکوشش مهدی توحیدی پور، تهران ۱۳۳۶ شمسی، ص ۶۱۴؛
 آتشکده آذر، بخش نخست بکوشش حسن سادات ناصری، تهران ۱۳۳۶، حاشیه ص ۱۴۳؛
 ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی ج ۴، تهران ۱۳۳۱ شمسی، ص ۵۳-۵۴

راقم این سطور درباره احوال و آثار شاه نعمت الله ولی کتابی در دست تألیف دارد که
 امید است بزودی طبع و نشر گردد. برای اطلاع از طرز فکر و سبک شعرا و فعلا بمقاله نگارنده
 تحت عنوان «مناسبات حافظ و شاه ولی»، جزو نشریه دانشکده ادبیات اصفهان، سال دوم
 ۱۳۴۵، ص ۱-۲۸ مراجعه شود.